

پرتوافکنی به تقابل دو سنت فقهی و حقوقی در مورد «رئیس حکومت» در مجلس خبرگان قانون اساسی

آیت مولائی^۱

چکیده

از منظر تاریخ حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران، نگاهی به مذاکرات «صورت مشروح مذاکرات مجلس بررسی نهایی قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران» یا «مجلس خبرگان قانون اساسی» می‌تواند در روشن شدن مسائل یا ابهامات پیرامون حقوق اساسی راهگشا باشد. در این راستا در نوشتار حاضر، یکی از مهم‌ترین موضوعات حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران با عنوان «رئیس حکومت» مورد کاوش قرار گرفته و تلاش شده است با نگاه نقادانه و با استفاده از روش تحقیق توصیفی-تحلیلی، به این پرسش پاسخ داده شود: نمایندگان مجلس خبرگان قانون اساسی چه برداشتی از رئیس حکومت در حقوق اساسی ایران داشته‌اند؟ یافته تحقیق نشانگر آن است که نمایندگان یادشده در سایه تقابل دو برداشت «فقه امامیه» و «برداشت مدرن» از حقوق اساسی، دچار نوعی تقابل اندیشه‌ای بوده‌اند که حاصل آن نه تنها موجب «فقهی‌سازی متن قانون اساسی» شده، بلکه از یک سو، موجب نوعی عدم توازن میان «اصل تناسب مسئولیت و اختیارات» شده است. چنین گسستی بین اختیار و مسئولیت، تقابل عمل با نظر پیرامون قانون اساسی را در پی داشته است. از سوی دیگر، ناظرین به قانون اساسی را ناگزیر به برداشت متفاوت از مفهوم «رئیس جمهور» در منظومه حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران ساخته است.

واژگان کلیدی: رئیس جمهور، رئیس حکومت، قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، مجلس خبرگان قانون اساسی، ولایت فقیه.

مقدمه

حقوق اساسی مدرن دانش جدیدی است که در درون مدرنیته آغاز می‌شود؛ آنجا که ارزش‌های مدرنیته در قالب واژگان حقوقی متبلور می‌گردد. از این حیث، نوعی گسست در ارزش‌ها و بایدها و نبایدهای سنت و مدرنیته قابل مشاهده است. نکته اینجاست که نمی‌توان بدون هزینه از جایگاه یک اپیستمه، هنجارهای اپیستمه دیگر را مورد خوانش و ارزیابی قرار داد. به بیان ساده‌تر، نمی‌توان از منظر سنت و ارزش‌های مترتب بر آن، مقولات مدرن را ارزش‌گذاری و مورد بازخوانی قرار داد، بدون اینکه به نوعی از ابهام یا تقابل یا سردرگمی منتج نشود. عکس آن نیز صادق است؛ نمی‌توان از جایگاه مدرن مفاهیم سنت را نگریست، برداشت کرد، تفسیر و تأویل کرد، بدون آنکه نوعی از ابهام یا تقابل نظری یا سردرگمی عملی را موجب نشود. با این مقدمه نظری، نوشتار حاضر در صدد است یکی از مفاهیم بنیادین حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران را نزد نمایندگان عضو «مجلس بررسی نهایی قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران» به بحث بگذارد. این مفهوم با عنوان «رئیس حکومت» است که تلاش می‌شود برداشت اعضا پیرامون کاندیدای رئیس حکومت بین دو مقام حکومتی «ولی فقیه» و «رئیس جمهور» را مشخص سازد. ناگفته پیداست که مفهوم «ولی فقیه» یکی از مفاهیم فقه امامیه بوده که ریشه در تاریخ فقه شیعه دارد و از این حیث در سنت فقهی ما ریشه‌دار است. در کنار این مقوله سنتی، با پدیده مدرن «رئیس جمهور» نزد اعضای مجلس یادشده روبه‌رو هستیم که موضوع گفتگو، اظهارات و دیدگاه‌های اعضا بوده است.

پرسش اصلی نوشتار پیش رو این است که اعضای مجلس بررسی نهایی قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، چه برداشتی از رئیس حکومت در حقوق اساسی ایران داشته‌اند؟ طرح این پرسش از این حیث مهم جلوه می‌کند که در صورت پاسخ دادن به آن می‌توان منظومه قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران را صحیح‌تر تفسیر و بازخوانی کرد. لذا با استفاده از روش تحقیق توصیفی-تحلیلی تلاش می‌شود نخست، نظر اعضای مجلس بررسی نهایی پیش‌نویس قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران بازگو شود. سپس با به‌کارگیری رویکرد تحلیلی، به تحلیل اظهارات اعضا پرداخته شود. پایان‌بخش مقاله، نتیجه‌گیری خواهد بود.

۱. طرح مسئله تقابل

در حقوق مدرن، رئیس جمهور نماد و نمود رئیس حکومتی به شمار می‌آید که نظام آن «جمهوری» است. از این حیث که وی به پشتوانه «جمهور» مردم به چنین مقامی انتخاب می‌شود تا نماینده منافع ملت در پست ریاست جمهوری باشد. نگاهی به نخستین قانون اساسی مدرن گویای آن است که رئیس جمهور امریکا به‌عنوان رئیس حکومت و رئیس کشور فرض شده است (موضوع اصل ۲)؛ هرچند که نظریه‌های رقیب نیز وجود داشته است.^۱ یا اینکه در جمهوری دوم (۱۸۵۲-۱۸۴۸ م) و پنجم فرانسه، رئیس جمهور در جایگاه نخست حکومت فرانسه قرار دارد.^۲ در سایر کشورهای جمهوری نیز در صورت شناسایی مقام ریاست جمهوری در منظومه حقوق اساسی آن کشور، وی به‌عنوان رئیس حکومت فرض شده است. در این راستا، وی مدیریت مستقیم یا غیرمستقیم کلیدی‌ترین مناصب را برعهده داشته، زمام امور برای بازه زمانی مشخصی در ید وی قرار می‌گیرد.

در رژیم‌های ریاستی و شبه‌ریاستی، البته لباس اقتدار نخستین حکومت بر قامت رئیس جمهور تنیده می‌شود^۳ و دارای اقتدار گوناگون همچون امضای قوانین است.^۴ وی نمود و نماد ملت و اقتدار ملی به‌شمار می‌آید و با تدبیر و إذن پارلمان، عموم مقامات و مناصب حکومتی تحت فرمان و مدیریت عالی نامبرده قرار می‌گیرند. حتی در رژیم‌های پارلمانی (مثل جمهوری فدرال آلمان) که نهاد ریاست جمهوری شناسایی شده است، رئیس جمهور به صورت نمادین سمبل رئیس حکومت فرض می‌شود.^۵ بر این مبنا در حقوق مدرن، اگر مقام «ریاست جمهوری» در حقوق اساسی نظام‌های حقوقی توسعه‌یافته پیش‌بینی شده باشد، چنین مقامی به‌عنوان شخص اول حکومت فرض می‌شود.

۱. ر.ک. فردیناند، فیرفکس استون، *نهادهای اساسی حقوق ایالات متحده آمریکا*، مترجم: سید حسین صفایی، (تهران: شرکت سهامی کتاب‌های جیبی، ۱۳۵۰)، ص ۴۳.

۲. ر.ک. جواد، تقی‌زاده، «انتخابات ریاست جمهوری در قانون اساسی فرانسه»، *مجله تحقیقات حقوقی*، ش ۴۹ (۱۳۸۸)، ص ۴۲۳؛ کاترین، البوت و کاترین، ورنون، *نظام حقوقی فرانسه*، مترجم: صفر بیگ‌زاده، (تهران: سمت، ۱۳۸۷)، ص ۲۴.

۳. برای نمونه، نک: ولی، رستمی و احمد رنجبر، «جایگاه و نقش رئیس جمهور در نظام‌های مختلف جمهوری»، *نامه مفید*، ش ۹۷ (۱۳۹۲)، ص ۷.

۴. ر.ک. مسلم، آقای طوق و محمدرضا دولترفار، «نگرشی نو به امضای قوانین در حقوق اساسی ایران»، *فصلنامه دیدگاه‌های قضایی*، ش ۵۸ (۱۳۹۱).

۵. ر.ک. بیژن، عباسی، *حقوق اساسی تطبیقی*، (تهران: نشر دادگستر، ۱۳۹۴)، ص ۸۴.

نگاهی به حقوق اساسی ایران، به خصوص اصل نخستین قانون اساسی، گویای آن است که نظام ما در دسته نظام‌های «جمهوری» جای گرفته است. نزد حقوق‌دانان ایران نظام جمهوری اسلامی ایران در دسته رژیم‌های شبه‌ریاستی قرار دارد.^۱ نگاهی به صورت مشروح مذاکرات مجلس بررسی نهایی قانون اساسی، گویای آنست که در آن مجلس به رئیس جمهور صلاحیت‌هایی اعطا شده است که از حیث حقوق تطبیقی چنین اختیاراتی در صلاحیت رئیس حکومت قرار دارد. با چنین تصریحی، در چارچوب اپیستمۀ مدرن، در نگاه نخست، چنین به نظر می‌رسد که نظام جمهوری اسلامی ایران در دسته رژیم‌های شبه‌ریاستی جای دارد که رئیس جمهور آن در رأس هرم اقتدار قرار می‌گیرد. در مقابل این نگاه مدرن، دیدگاه فقهی به حکومت و عناصر متشکله آن قرار دارد؛ نگاهی که ریشه در تاریخ فقه شیعه داشته و در پی منظومه‌ای است که با نگرش مدرن به حکومت - دست‌کم در بخش‌هایی - مغایرت دارد. در تاریخ فقه شیعه قبای ریاست حکومت بر قامت فقیه جامع‌الشرایطی قرار دارد^۲ که به نیابت از حضرت ولی عصر (عج) بر مسند حکومت تکیه می‌زند.^۳

ملاحظه می‌شود دو نگاه مدرن و سنتی به حکومت و رئیس حکومت در ایران وجود داشته که البته به نظر می‌رسد در صورت مشروح مذاکرات بررسی نهایی قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، به نوعی این دو نوع نگاه خود را نمایان ساخته است. این نوشتار در صدد بررسی دو دیدگاه پیش‌گفته در مجلس یادشده است تا به این وسیله بحران‌های مترتب بر تقابل دو دیدگاه در قانون اساسی بازنمایانده شود.

۱. برای نمونه، نک: سید محمد، هاشمی، *حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران*، ج ۲، (تهران: دادگستر، چ ۱، ۱۳۸۰)، صص ۲۶۵-۲۶۶.

۲. ناگفته پیداست این نوع نگاه، نگرش اجماعی به حکومت را تشکیل نمی‌دهد، بلکه به هر حال در وضعیت کنونی، چنین نگاهی دیدگاه غالب را در میان فقهای شیعه در ایران تشکیل می‌دهد. برای دیدن دسته‌بندی دیدگاه‌های فقها در خصوص گستره صلاحیت‌های ولی فقیه و اختیارات فقیه، نک: محسن، کدیور، *نظریه‌های دولت در فقه شیعه*، (تهران: نشر نی، ۱۳۸۷) و محسن، کدیور، *حکومت ولایی*، (تهران: نشر نی، ۱۳۸۷) و علی، کربلایی پازوکی، *ولایت فقیه؛ پیشینه، ادله و حدود اختیارات*، (قم: دفتر نشر معارف، ۱۳۹۲).

۳. برای نمونه، نک: سید محسن، شیخ‌الاسلامی، «اختیارات رهبری در حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران با نگرش تطبیقی به اختیارات رهبران در نظام‌های لیبرال»، *نشریه ۱۵ خرداد*، دوره ۳، سال سوم، ش ۹، (۱۳۸۵)، ص ۲۳ و محمدتقی، مصباح یزدی، *نگاهی گذرا به نظریه ولایت فقیه*، به قلم محمد مهدی نادری قمی، (قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۸۲)، ص ۸۰؛ عبدالحکیم، سلیمی، «ماهیت نظارت رهبری از منظر قانون اساسی»، *اندیشه‌های حقوق عمومی*، ش ۱ (۱۳۹۰)، ص ۱۶.

۲. دیدگاه‌ها در صورت مشروح مذاکرات

صورت مشروح مذاکرات مجلس بررسی نهایی قانون اساسی، مهم‌ترین سند «زمینه‌شناختی»، «منشأشناختی» و «فضاشناختی» است که علی‌رغم عدم سندیت قانونی مستقیم در تعریف حق و تکلیف، در پرتوافکنی به برداشت از مفاهیم و اتخاذ رویکرد صحیح تفسیری در خصوص منظومه قانون اساسی به‌شمار می‌آید. نگاهی به اصل ۷۵ پیش‌نویس قانون اساسی گویای آن است که رئیس جمهور به‌عنوان بالاترین مقام رسمی کشور تلقی شده است.^۱ این درحالی است که در اصل ۵ و مقدمه قانون اساسی وضعیت به گونه دیگری بوده است. امروزه نزد حقوق‌دانان، برداشت از مصداق رئیس حکومت میان دو مقام ولایت فقیه و رئیس جمهور متفاوت است. برای نمونه در نوشته‌هایی، برای رئیس‌جمهور در مواردی شأن ریاست کشوری تعریف شده است.^۲ در مقابل در آثار دیگر، چنین نظری پذیرفته نشده و همسو با نگرش فقهی، ولی فقیه، سکان‌دار عالی کشور تلقی شده است.^۳ در نوشته دیگری^۴ با استعانت از اصل وحدانیت و یگانگی پروردگار، به‌عنوان یکی از اصول دین، سعی در توجیه وحدانیت در ریاست حکومت و مشخصاً در مقام ولایت فقیه شده است.^۵ در این

۱. ر.ک. جواد، تقی‌زاده و مظفر، علی‌کرمی، «مفهوم مسئولیت اجرای قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران»، مجله مطالعات حقوقی دانشگاه شیراز، دوره ۴، ش ۱ (۱۳۹۱)، ص ۲.

۲. ر.ک. سید محمد، هاشمی، پیشین، ص ۲۹۲؛ جواد، تقی‌زاده، «انتخاب ریاست جمهوری در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران»، فصلنامه مدرس علوم انسانی، دوره ۱۲، ش ۳ (۱۳۸۷)، ص ۴۰؛ سید محمد، هاشمی، حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران، ج ۱، (تهران: دادگستر، چ ۱، ۱۳۷۸)، ص ۴۵۲.

۳. برای نمونه، نک: سیامک، رهپیک، «مبانی اختیارات رهبری در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران و مقایسه آن با اختیارات رئیس‌جمهوری در برخی از نظام‌های ریاستی»، فصلنامه دیدگاه‌های حقوقی، ش ۱۲ (۱۳۷۷)، صص ۵۵-۷۶؛ عباسعلی، عمید زنجانی، کلیات حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران، (تهران: مجد، ۱۳۸۷)، ص ۳۹۲؛ محمدجواد، جاوید و محسن، نامی، «جایگاه فرامین مقام رهبری در حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران»، پژوهشنامه حقوق اسلامی، ش ۳۴ (۱۳۹۰)، ص ۸؛ ناصرعلی، منصوریان و علی، ملازاده، «سازوکارهای ناظر بر صیانت از قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران»، فقه و حقوق اسلامی، ش ۱۱ (۱۳۹۴)، ص ۲۷۶؛ مسعود، اخوان کاظمی، «جایگاه و نقش رهبری در قانون اساسی جمهوری اسلامی در مقایسه آن با قوانین اساسی دموکراسی‌های غربی»، فصلنامه تخصصی مطالعات انقلاب اسلامی، ش ۱، (۱۳۸۴)، ص ۱۵۶؛ سید محسن، شیخ‌الاسلامی، پیشین، ص ۲۵.

۴. ر.ک. مجید، بزرگ‌مهری، جایگاه حقوقی مقامات عالی‌مملکتی در جمهوری اسلامی ایران و فرانسه، (تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۹)، صص ۳۱-۴۲.

۵. باید یادآور شد که در اثر یادشده نوعی از خلط مفهومی بین دو مقوله مهم و بنیادین حقوق اساسی، یعنی مفاهیم حکومت و حاکمیت، صورت گرفته و این دو مکرر به‌جای همدیگر به‌کار رفته است؛ بدون اینکه نویسنده محترم مرزهای مفهومی این دو را رعایت کرده باشد.

راستا، اساساً حاکمیت مستقل بشر نفی گردیده و چنین حاکمیتی مصداقی از حکومت جاهلی بیان شده است. بنابراین، حق حاکمیت و حکومت کردن صرفاً متعلق به کسانی فرض شده است که از طرف خداوند چنین‌اِذنی را داشته باشند.^۱

یکی از روش‌های برطرف کردن چنین نزاع فکری، بازگشت به زمینه و منشأ قانون اساسی، یعنی صورت مشروح مذاکرات قانون اساسی، است که در آن، اعضا در اثنای مذاکرات پیرامون مفاهیم، دیدگاه‌های خود را راجع به ولی فقیه و رئیس جمهور بیان داشته‌اند. در این خصوص، بررسی کامل دیدگاه‌ها در خصوص نسبت میان رهبری و رئیس جمهور در عمل از ظرفیت این نوشتار خارج است. لذا به نظر می‌رسد تبیین دیدگاه‌ها پیرامون نصب و عزل رئیس جمهوری از سوی مقام رهبری، محوری‌ترین بحث پیرامون نسبت میان این دو مقام و تبیین شفاف شأن آن دو به‌شمار می‌آید. نگاهی به سند یادشده گویای وجود دو نگاه کلی زیر است:

۲.۱. نگاه اکثریت؛ دیدگاه تک‌ریاستی بودن نظام

نگاه مسلط در مجلس یادشده، نگرش معطوف به «دیدگاه تک‌ریاستی بودن نظام» بوده است که در اشکال گوناگون به قرار زیر آمده است:^۲

الف) اختیار موافقت، تأیید و انتصاب رئیس جمهور توأم با اختیار عزل وی. یکی از اعضا (آقای حیدری) اظهار می‌دارد: «اگر عزل تصویب شد که با رهبر باشد... بعد از اینکه رأی گرفته شد و مردم انتخاب کردند... موافقت و تأیید و انتصاب باید با رهبر باشد».^۳ ملاحظه

۱. عباسعلی، عمید زنجانی، فقه سیاسی؛ نظام سیاسی و رهبری در اسلام، ج ۲، (تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۳)، ص ۱۶۹.
 ۲. عباسعلی، عمید زنجانی، مبانی فقهی کلیات قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، جامعه کنونی ایران و انقلاب اسلامی، (تهران: جهاد دانشگاهی، ۱۳۶۲)، ص ۱۰۷.
 ۳. با این حال، در نگاه نخست مشاهده می‌شود که ظاهراً نزد اعضای کمیسیون مربوطه، پشتوانه منتخب مردمی برای احراز پست ریاست جمهوری کافی بوده است؛ لذا در طرح پیشنهادی کمیسیون مربوطه راجع به اصل ۸۷ پیشنهادی (۱۱۰ فعلی) در خصوص امضای حکم ریاست جمهوری سختی به‌میان نیامده و فقط موضوع عزل رئیس جمهور از سوی مقام رهبری پیشنهاد شده بود، اما بعد از آنکه این بند در دستور کار قرار گرفت پیشنهادهایی به قرار بالا ارائه شد.
 ۴. صورت مشروح مذاکرات مجلس بررسی نهایی قانون اساسی، ج ۲، (تهران: چاپخانه مجلس شورای اسلامی، ۱۳۶۴)، صص ۱۱۴۰-۱۱۴۱.

می‌شود که اختیار مقام رهبری در مرحله انتصاب، محدود به ارزیابی منتخب اکثریت رأی‌دهندگان است.

ب) انحصار معرفی کاندیداها از طرف رهبر و توشیح حکم منتخب اکثریت مردم. آقای طاهری اصفهانی در خصوص چگونگی نقش رهبری در فرایند انتخاب رئیس جمهور اظهار می‌دارد: «اتخاذ تصمیم درباره نصب یا عزل ریاست جمهوری به ترتیب زیر: نصب او را بگوییم کاندیدا بکند و مردم رأی بدهند و هرکسی اکثریت را آورد توشیح بکند». در همین راستا نیز پیشنهاد آقای هاشمی‌نژاد دال بر «حق معرفی کاندیداهای ریاست جمهوری و امضاء ریاست جمهوری پس از انتخاب مردم» قرائت شد. ملاحظه می‌شود در چارچوب این پیشنهاد، رهبری در مرحله کاندیداتوری نامزدها از صلاحیت انحصاری برخوردار است، اما ظاهراً بعد از انتخابات، میزان رأی ملت است. آن‌چنان که آقای مکارم شیرازی در این خصوص اظهار داشتند «آیا امضاء کردن از اختیارات [مقام رهبری] است؟ زیرا با آن بحثی که امروز صبح شد فرض بر این است که اگر صلاحیت کاندیدا تأیید شد و مردم هم انتخاب کردند که رهبر هم حتماً امضاء می‌کند آن وقت اینجا نوشته‌ایم آن از اختیاراتش است».^۱

ج) اعلام موضع ارشادی رهبر در خصوص کاندیداها و تصویب نهایی حکم منتخب ملت. عضو دیگر در ادامه می‌گوید: «بعد از انتخاب مردم... باید به تصویب رهبر برسد. البته ممکن است... رهبر نظر خودش به شخص مورد انتخاب را ابراز بکند و... بگوید من زید را انتخاب می‌کنم یا بین این دو سه نفر که همه خوب و شایسته هستند من فلان کس را انتخاب می‌کنم، آن کسی که مورد تکیه است تصویب آخرین است، اما کاندیدا معین کردن بود و نبودش مؤثر نیست».^۲ سپس نایب رئیس مجلس اظهار می‌دارد آیا منظور شما این است بعد از انتخابات، «رهبر می‌تواند بگوید خیر شما اشتباه کرده‌اید و ایشان واجد شرایط نیست» و وی را تأیید نکند؟ که در پاسخ آقای خزعلی اعلام می‌دارد: برای اینکه چنین وضعیتی پیش نیاید، «رهبر نظر خودش را نه اینکه اعمال بکند بلکه ابراز بکند در میان

۱. همان، ص ۱۱۴۴.

۲. همان، ص ۱۱۸۰.

۳. همان، ص ۱۱۹۱.

۴. همان، ص ۱۱۸۱.

کاندیداها. بنابراین شرایط قید بشود، تصویب نهایی رهبر هم قید بشود! آقای مکارم شیرازی نیز اظهار می‌دارد: «این که شما بفرمایید فرضاً تمام مردم به کسی رأی بدهند و فقیه قبول نداشته باشد اصلاً ما همچون فرضی نداریم... ما نتیجه ولایت فقیه را داریم از این طریق پیاده می‌کنیم که بدون امضاء فقیه کاری نشود»^۱.

د) معرفی کاندیداها با پذیرش حق معرفی از جانب دیگران و انحصار تأیید صحت انتخابات ریاست جمهوری از سوی مقام رهبری. آقای منتظری در تأیید نظر آقای صافی در این خصوص اظهار می‌دارد: «حکومت اگر بخواهد حکومت اسلامی باشد باید متکی باشد به رهبری که از طرف خدا معین شده ولو بواسطه، اگر یک رئیس جمهور تمام ملت هم به او رأی بدهند ولی فقیه و مجتهد روی ریاست جمهوری او صحنه نگذارد این برای بنده هیچ ضمانت اجرایی ندارد...^۲ جمهوری اسلامی یعنی در چارچوب اسلام. رهبر [برای مثال] ... ده نفر را معرفی می‌کند و ده نفر شناخته شده را کاندیدا می‌کند و می‌گوید یا ایها الناس شما به هر کدام از این ده نفر رأی بدهید مورد تصویب من است»^۳. سپس می‌گوید: «من حق دیگران را سلب نکردم، فقیه کاندیداها را معرفی کند و هر کس دیگری هم می‌خواهد برای خودش کاندیدا معرفی بکند». لذا نظر وی بر «تعیین یا تأیید کاندیداهای ریاست جمهوری» بدون نفی حق دیگران جهت معرفی کاندیدا است.^۴

ه) تأیید صلاحیت نامزدهای انتخابات از سوی رهبری یا شورای نگهبان. در جلسه پایانی در خصوص اصل یادشده، در نهایت نایب رئیس مجلس اظهار داشت: «اگر آنجا بنویسیم امضای حکم ریاست جمهوری پس از انتخاب مردم، صلاحیت داوطلبان ریاست جمهوری باید قبل از انتخاب مردم به تأیید شورای نگهبان برسد چون مخصوصاً در دوره اول شورای نگهبان تشکیل نشده است پس بهتر این است که برای همیشه بنویسیم به تأیید رهبری یا شورای نگهبان»^۵. لذا در ادامه، نایب رئیس متن پیشنهادی را چنین قرائت

۱. همان، ص ۱۱۸۲.

۲. همان، ص ۱۱۸۳.

۳. مضمون این نظر را در جای دیگر ذکر کرده و بر این نظر بوده است که هم در مرحله انتصاب و هم در مرحله عزل رئیس جمهور، نمی‌توان برای رهبری نقش تشریفاتی تعریف کرد (ر.ک. همان، ص ۱۱۴۲).

۴. همان، صص ۱۱۸۲-۱۱۸۳.

۵. همان، صص ۱۱۸۳-۱۱۸۴.

۶. همان، ص ۱۱۸۷.

می‌کند: «بند ۴- امضای حکم ریاست جمهوری پس از انتخاب مردم، صلاحیت داوطلبان ریاست جمهوری باید قبل از انتخابات به تأیید رهبری یا شورای نگهبان برسد». سپس آقای ربانی املشی اظهار می‌دارد: «ممکن است در بعضی دوره‌ها هم شورای نگهبان باشد ولی در موردی که شورای نگهبان نباشد تأیید با مقام رهبری است، که آقای طاهری اصفهانی اعلان می‌کنند: «در همان دوره اول هم فقهای شورای نگهبان را می‌توانیم داشته باشیم بنابراین در دوره اول باید به تأیید شورای نگهبان باشد تا مسأله به رهبری ارتباطی پیدا نکند». آقای کیاوش به‌عنوان آخرین مخالف در خصوص اصل پیشنهادی اظهار می‌دارد: «این اصل با همین طریق که موجود است یعنی یا باید خود رهبر دخالت بکند و کاندیدا برای ریاست جمهوری معرفی کند و یا از طریق شورای نگهبان بتواند مداخلتی در انتخاب ریاست جمهوری داشته باشد». ملاحظه می‌شود که در چارچوب برداشت فقهی از نقش ولی فقیه در نظر برخی از اعضا، رهبری نقش تعیین‌کننده در فرایند انتخابات دارد.

و) تأیید صلاحیت نامزدهای ریاست جمهوری از سوی شورای نگهبان و تنفیذ حکم ریاست جمهوری از سوی مقام رهبری. در این خصوص آقای فاتحی اظهار می‌دارد: «برای من این مطلب روشن نیست که امضای حکم ریاست جمهوری آیا صرفاً تشریفاتی است یا اینکه اگر امضاء نکرد تکلیف چه می‌شود» که بی‌درنگ نایب رئیس اظهار می‌دارد: «نه آقا این تنفیذ است». آقای فاتحی چنین ادامه می‌دهند: «چون مردم رئیس جمهور را انتخاب کرده‌اند بین انتخاب مردم و امضای او چگونه رابطه‌ای است و آیا تراکم ایجاد نمی‌کند؟ اگر چیزی را امضاء نکرد چه می‌شود؟» که نایب رئیس اعلام می‌دارد: «صلاحیت آنها را شورای نگهبان تأیید کرده است». آقای فاتحی ادامه می‌دهد: «اشکال دیگر اینکه آیا غیر از آنهايي که شورای نگهبان تأیید کرده است کسانی دیگر هم می‌توانند کاندیدا بشوند یا نمی‌توانند؟ اگر نتوانند که تا اندازه‌ای انحصار است و صحیح نیست و اگر بتوانند که این در برابر مردم و شورا، کأن اثر محسوسی نخواهد داشت چون که آن وقت دیگران هم می‌توانند در مقابل اشخاصی را کاندیدا بکنند». در این راستا، آقای رشیدیان در ادامه جلسه اظهار می‌دارد:

۱. همان، ص ۱۱۸۸.

۲. همان، ص ۱۱۹۰.

۳. همان، ص ۱۱۹۵.

۴. همان، صص ۱۱۸۹-۱۱۹۰.

«بجای امضای حکم ریاست جمهوری، تنفیذ و تصویب او بگذاریم بهتر است»^۱ آقای موسوی تبریزی نیز پیشنهاد داد تأیید رهبری یا شورای نگهبان در اینجا مانع‌الجمع است و موجب اشکال می‌شود: «پس بنویسید که به تأیید شورای نگهبان برسد و در صورت نبودن شورای نگهبان» برعهده رهبری باشد. آقای منتظری نیز چنین پیشنهاد می‌دهد، بنویسید: «امضای حکم ریاست جمهوری منتخب مردم پس از احراز صلاحیت داوطلبان به تأیید شورای نگهبان»^۲ که رئیس و نایب رئیس اعلام می‌دارند: «انتخاب، پس از احراز [شرایط] باید باشد»^۳ در ادامه، آقای قرشی اظهار می‌دارد: «صلاحیت داوطلبان ریاست جمهوری در درجه اول رهبر باید آن را امضا بکند این چه اشکالی دارد که شورای نگهبان را قبلاً رهبر تعیین بکند و در مرتبه اول صلاحیت را آنها تعیین بکنند؟»^۴ آقای مدنی نیز در خصوص اصل پیشنهادی اظهار می‌دارد: ذیل اصل «قرینه‌ای است برای صدر، تنها اگر صدر باشد، امضای آن توسط رهبر یک نوع تشریفات است اما وقتی نوشتیم صلاحیت آن را شورای نگهبان یا رهبر تعیین خواهد کرد آن وقت معلوم می‌شود که امضا تشریفات نیست، بعد از تأیید رهبر است»^۵ بعد از جمع‌بندی پیشنهادها، سپس نایب رئیس متن پیشنهادی را با اصلاح چنین قرائت می‌کند: «امضای حکم ریاست جمهوری پس از انتخاب مردم، صلاحیت داوطلبان ریاست جمهوری از جهت دارا بودن شرایطی که در این قانون می‌آید باید قبل از انتخابات به تأیید شورای نگهبان و در دوره اول به تأیید فقهای شورای نگهبان برسد». البته پیشنهادهای دیگری پیرامون این بند داده شده که به تصویب نرسیده است.^۶

ز) صلاحیت انحصاری معرفی کاندیدا از سوی مقام رهبری. آقای هاشمی‌نژاد اظهار می‌دارد: «حق تعیین کاندیدا را مثل همه چیز رهبر تعیین کند»^۷ عضو دیگر (آقای رشیدیان) می‌گوید: «معرفی کاندیداهای ریاست جمهوری یا نصب او... باید به‌وسیله فقیه معرفی

۱. همان، ص ۱۱۹۰.

۲. همان، ص ۱۱۹۱.

۳. همان، ص ۱۱۹۱.

۴. همان، ص ۱۱۹۲.

۵. همان.

۶. همان، ص ۱۱۹۵.

۷. همان.

۸. همان، ص ۱۱۹۱.

شود... معرفی کاندیداها باید به دست رهبر باشد».

ح) تأیید صلاحیت داوطلبان از سوی دیوان عالی کشور. به سبب محذوریت‌هایی که ممکن است در خصوص تشکیل شورای نگهبان پیش آید، آقای سبحانی پیشنهاد داد رسیدگی به موضوع در صلاحیت دیوان عالی کشور باشد.^۲ آقای نوربخش نیز تأیید کرد که این موضوع از سوی نایب رئیس این‌گونه ثبت می‌شود: «در غیاب شورای نگهبان با دیوان عالی کشور».^۳

ط) چالش تکلیفی یا تخییری بودن صلاحیت عزل رئیس جمهور. در خصوص عزل رئیس جمهور،^۴ آرای اعضا در طیفی از تکلیف تا اختیار قرار داشت. لذا در خصوص بند پنج پیشنهادی با این عنوان «بند ۵- عزل رئیس جمهور با در نظر گرفتن مصالح کشور پس از حکم دیوان عالی کشور به تخلف وی از وظایف قانونی یا رأی مجلس شورای ملی به عدم کفایت سیاسی او» آمده است.^۵ مهم‌ترین نظریات از این قرار بود: آقای صدوقی در مقام دفاع از این بند بر آن بود که ارجاع پرونده رئیس جمهور به مجلس «به امر رهبر» باشد. اما سایرین از این بند به این ترتیب ایراد گرفتند: آقای موسوی تبریزی به عبارت «عزل رئیس جمهور با در نظر گرفتن مصالح کشور» ایراد گرفته و بر این باور بود که این عبارت زمینه تهمت به رئیس جمهور را فراهم می‌کند، لذا «بهتر است بگوییم با تشخیص صلاح یعنی حق را از نظر تشخیص به او بدهیم که اگر صلاح تشخیص داد بعد از رأی دیوان عالی کشور و مجلس شورای ملی در آن زمینه عزلش بکند».^۶ آقای نبوی نیز اظهار داشت: «در

۱. همان، ص ۱۱۶۴.

۲. همان، ص ۱۱۹۱.

۳. همان، ص ۱۱۹۲.

۴. نگاهی به صورت مشروح مذاکرات گویای آن است که اکثریت نمایندگان عضو در کمیسیون مربوطه راجع به چگونگی عزل رئیس جمهور، بر رابطه طولی بین مجلس، دیوان عالی کشور و مقام رهبری نظر داشته‌اند (مانند آقایان فوزی، ص ۱۱۴۳؛ هاشمی‌نژاد، ص ۱۱۴۴؛ فاتحی، ص ۱۱۴۷)؛ به این صورت که نخست پرونده به مجلس شورای ملی ارجاع شود و در صورتی که اکثریت نمایندگان رأی به توجه اتهام علیه رئیس جمهور دهند، در مرحله دوم پرونده به دیوان عالی کشور ارجاع خواهد شد و در صورت ثبوت اتهام، پرونده برای اتخاذ تصمیم نهایی با در نظر گرفتن مصالح کشور به مقام رهبری ارجاع خواهد شد (همان، صص ۱۱۴۳-۱۱۴۴).

۵. همان، ص ۱۱۹۵.

۶. همان، ص ۱۱۴۳.

۷. همان، ص ۱۱۹۶.

مورد تشخیص مصالح کشور، تشخیص را هم باید رهبر بدهد؟» که نایب رئیس اعلام داشت: «بلی». سپس آقای حجتی کرمانی اعلان کرد: عبارت «با در نظر گرفتن مصالح کشور» روشن نیست، چراکه «ممکن است دیوان عالی کشور رأی بدهد یا مجلس شورای ملی رأی بدهد ولی رهبر بگوید در آن مصالح کشور ایجاب نمی‌کند که رئیس جمهور عزل شود»؛ اما آقای رحمانی به این عبارت ایراد گرفت و اعلان داشت «باید ابتدا سؤال بشود که این امضا و عزل جنبه تشریفاتی دارد یا خیر؟... همچنین در امضا هم همین اشکال را داشتیم، ببینیم جنبه تشریفاتی دارد یا خیر؟... بنابراین... می‌خواهم جواب سؤال را بدهند ببینم که «عزل رئیس جمهور با در نظر گرفتن مصالح کشور»، این عزل تشریفاتی است یا اینکه امکان دارد عزل بکند یا نکند؟»^۱ در مقام پاسخ، آقای سبحانی اظهار داشت: «دیوان عالی کشور موضوع را احراز می‌کند و می‌گوید «هذا متخلف»، بعد یک نفر لازم است که حکم را با موضوع منطبق کند و آن کس رهبر است». سپس آقای رحمانی اظهار می‌دارد: عبارت «پس از حکم دیوان عالی کشور به تخلف از وظایف قانونی» ابهام دارد با این ابهامات وضع رئیس جمهور متزلزل می‌شود. لذا «در این الفاظ تجدیدنظری بشود تا معلوم شود این چیزی که موجب می‌شود رهبر بتواند نسبت به آن تخلف، تصمیم به عزل بگیرد، محدود باشد»^۲. در ادامه، آقای طاهری اصفهانی به عبارت «پس از حکم دیوان عالی کشور» ایراد گرفته، اظهار داشت، طبعاً کسی باید به دیوان شکایت نماید و دیوان حکم صادر بکند، در اینجا چه کسی باید شکایت کند؟ «چه مقامی، چه قدرتی، مردم یا شخص معین یا مجلس یا خود ولی؟» که نایب رئیس اعلام داشت: «تفصیل این مطالب را قوانین عادی معین می‌کند. آنچه در اینجا دخالت دارد این است که چه چیزی زمینه تصمیم به عزل را فراهم می‌کند که حکم دیوان عالی کشور است». در نهایت متن پیشنهادی به این صورت قرائت و رأی‌گیری شد: «عزل رئیس جمهور با در نظر گرفتن مصالح کشور پس از حکم دیوان عالی کشور به تخلف وی از وظایف قانونی یا رئیس مجلس شورای ملی به عدم کفایت سیاسی او» صورت می‌پذیرد که با رأی اکثریت ۵۲ نفر به تصویب برسد.^۳

۱. همان، ص ۱۱۹۷.

۲. همان، صص ۱۱۹۷-۱۱۹۸.

۳. همان، ص ۱۱۹۸.

۴. همان، ص ۱۱۹۹.

۲.۲. دیدگاه اقلیت؛ نگاه معطوف به محدودیت اختیارات رهبری

این نگرش که در برابر نگاه پیش‌گفته قابل دسته‌بندی است، بیش و پیش از آنکه به‌صراحت به ذوریاستی بودن رئیس حکومت نظر داشته باشد به تقسیم اختیارات و محدودیت اختیارات رهبری نظر داشته است؛ به‌نحوی که هیچ‌کدام از اعضا به‌صراحت رئیس جمهور را به‌عنوان رئیس حکومت تعریف نکرده، اما در لابه‌لای اظهاراتشان، شأن و اختیاراتی را برای وی در نظر گرفته‌اند که از حیث کارکردی، چنین صلاحیت‌هایی در حکومت‌های جمهوری بر قامت رئیس جمهور دوخته شده است. سپس به بیان نظر این دسته پرداخته می‌شود.

الف) محدودیت اختیارات رهبری در مقابل رئیس جمهور. نمایندگان چنین نظری آقای تهرانی و مکارم شیرازی بودند. آقای تهرانی در اظهارات خود اعلام می‌دارند: «ایشان [مکارم شیرازی] می‌گویند که مقدار کمتری از اختیارات در دست ولایت فقیه باشد و مقدار بیشتری در دست رئیس جمهور. ما هم همین را می‌گوییم... البته ایشان می‌گویند ولایت فقیه را قبول دارم ولی اختیارات کمتری به او بدهید!» در این راستا راجع به محدودیت اختیارات رهبری راجع به عزل رئیس جمهور، آقای رحمانی بر این نظر بودند که اختیارات رهبری محدود به شرایطی باشد که قانون‌گذار مشخص می‌سازد.^۱

ب) همطرازی اختیار رهبری با سایر مقامات در خصوص معرفی نامزدهای انتخابات ریاست جمهوری. راجع به پیشنهاد «معرفی نامزدهای مورد تأیید مقام رهبری برای ریاست جمهوری»، یکی از اعضا (آقای یزدی) اظهار می‌دارند اگر بگوییم مقام رهبری «یک شخص را همین‌طور خودش معین بکند... جمهوریت از بین رفته، مفهوم جمهوریت یعنی اینکه مردم نظر بدهند، ولی اگر بگوییم رهبر مثل همه مقامات دیگر حق داشته باشد که معرفی بکند کسی را به‌عنوان کاندیدا، بعد مردمی که مکتبی فکر می‌کنند و به اسلام معتقد هستند ... به او رأی می‌دهند... دیگران هم کاندیدا معرفی می‌کنند بعد مردم رأی می‌دهند کسی که اکثریت آورده است رهبر می‌تواند امضا و تنفیذ بکند و من نظرم این است که تنفیذ تعبیر بشود».^۲

۱. همان، ص ۱۱۲۶.

۲. همان، ص ۱۱۹۸.

۳. همان، ص ۱۱۸۱.

ج) معرفی کاندیداها با پذیرش حق معرفی از جانب دیگران و الزام به امضای حکم ریاست جمهوری منتخب ملت از سوی مقام رهبری. برخلاف نظر نمایندگانی همچون آقایان صافی و منتظری، برخی از اعضا گستره اختیار رهبری در خصوص امضای حکم منتخب ملت را در قلمرو صلاحیت تکلیفی تعریف کرده‌اند. آقای روحانی در این خصوص چنین پیشنهاد داد: «صلاح است که به طریقی از طرف رهبر یا شورای رهبری یک یا دو نامزد برای ریاست جمهوری معرفی گردد و این آزادی به سایر گروهها نیز داده شود که داوطلبان خود را معرفی نمایند... اما درباره امضای حکم ریاست جمهوری با عنایت به معنای «جمهوری» معتقدم پس از انتخاب مردم، حکم هرنامزدی که اکثریت آراء را به دست آورد امضاء بشود»^۱.

د) نفی انتصابی بودن رئیس جمهور. محور دیدگاه اقلیت مجلس را این مقوله تشکیل می‌دهد که در اشکال گوناگون و در عبارت‌پردازی‌های مختلف ذکر شده است. برای نمونه یکی از اعضا به مغایرت اختیار رهبری راجع به معرفی نامزدهای انتخابات با آزادی و جمهوریت نظام اشاره داشته و در خصوص اختیار رهبری دال بر معرفی کاندیدای ریاست جمهوری، با چنین اختیاری مخالفت کرده و پیش‌بینی چنین اختیاری را برای مقام رهبری، مخالف آزادی و آزادی انتخابات فرض می‌کند و اظهار می‌دارد: «اگر فقط کسانی حق دارند در انتخابات شرکت بکنند که رهبر معرفی می‌کند، معنای این یعنی انتخابات بی‌انتخابات. وقتی من بگویم شما آزادید، ای مردم آن کسی را که من معرفی می‌کنم انتخاب کنید این امر اسمش نه آزادی است و نه جمهوری». سپس عضو دیگر (یزدی) با نفی نظر آقای صافی دال بر انتصابی بودن رئیس جمهور به صراحت وجه انتصابی بودن حکومت و مکتب را رد کرده، نظر بر وجه دموکراتیک آن دارد.^۲

ه) محدودیت صلاحیت رهبری به امضای حکم رئیس جمهوری. عده‌ای از نمایندگان (مثل آقای قرشی) پیشنهاد دادند عبارت پایانی اصل، حذف و به عبارت «امضاء حکم ریاست جمهوری پس از انتخاب مردم» بسنده شود.^۳

۱. همان، صص ۱۱۹۳-۱۱۹۴.

۲. همان، ص ۱۱۶۲.

۳. همان، ص ۱۱۹۵.

آن سان که پیش‌تر گفته شد و در نوشته‌های دیگر آمد؛ رئوس مواضع نمایندگان در مورد رئیس حکومت به قرار بالا بوده، سایر دیدگاه‌ها ذیل همین مواضع قرار دارند. نکته قابل تأمل این است که نام برخی نمایندگان در هر دو دسته‌بندی بالا آمده^۲ و این وضعیت را می‌توان سمبل مواضع دوگانه و در مواردی، مبهم یا سردرگم کننده فرض کرد. شاید یک دلیلش عدم آشنایی به مفاهیم حقوق مدرن و الزامات آن یا عدم پذیرش آنها بوده است.

۳. پیامدهای تقابل فقه با حقوق مدرن

مهم‌ترین آثار اظهارنظرهای گوناگون از این قرار است:

۳.۱. کاربرد عبارت «رئیس جمهور» در غیر معنای ادبی، عرفی و اصطلاحی

از نظر ادبی، «رئیس جمهور» در معنای فاعلی‌اش به شخصی گفته می‌شود که «از سوی انتخاب‌کنندگان مسئولیت اجرایی کشور را برعهده دارد»^۳. در عرف رایج و از نظر اصطلاحی نیز وی کسی است که بر جمهور مردم و کشور ریاست داشته، مسئولیت آنها را برعهده دارد^۴ به این اعتبار، در ادبیات حقوق مدرن از نظر سیاسی و حقوقی، شخصی بالاتر از این مقام نیست. با وجود این، اعضای مجلس خبرگان قانون اساسی از این عبارت چنین برداشتی نداشته‌اند، بلکه نگاه مسلط در خصوص شخص اول کشور، معطوف به ولی فقیه

۱. آیت، مولائی و فردین، مرادخانی، «واکاوی جایگاه رئیس جمهور در حقوق اساسی ایران»، دوفصلنامه علمی پژوهش‌نامه حقوق اسلامی، سال بیستم، ش ۲ (۱۳۹۸)، صص ۵۰۶-۵۱۰.

۲. ر.ک. صورت مشروح مذاکرات مجلس بررسی نهایی قانون اساسی، پیشین، صص ۱۱۱۴، ۱۱۲۵، ۱۱۲۶، ۱۱۲۸، ۱۱۸۳ و ۱۱۸۴.

۳. محمد، معین، فرهنگ معین، ج ۱، (تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۵۱)، ص ۷۴۸.

۴. با این حال، باید توجه داشت بین دو عبارت: «رئیس جمهور» و «رئیس جمهوری» بین نویسندگان اجماع نظر وجود ندارد. در نظر برخی «رئیس جمهور» به کسی گفته می‌شود که «بر همه مردم ریاست می‌کند» اما در واقع، وی نه بر مردم بلکه بر نظام جمهوری ریاست دارد؛ به تعبیر دیگر، وی رئیس حکومتی است که مردم به آن رأی داده‌اند. اما «رئیس جمهوری» به کسی اطلاق می‌شود که «ریاست نظام جمهوری را برعهده دارد». به نظر می‌رسد رئیس جمهور در تداول رایج فارسی‌زبانان به معنای فاعلی‌اش به کار رفته و رئیس جمهوری در معنای مصدری به کار می‌رود. لذا به‌کارگیری رئیس جمهور، مانوس‌تر، رایج‌تر و شایع‌تر بوده و از نظر ادبی نیز قابل دفاع است. ر.ک. سعید، نفیسی، در مکتب استاد، (تهران: مؤسسه مطبوعاتی عطایی، چ ۲، ۱۳۴۴)، ص ۲۵۷؛ حسن، عرفان، فرهنگ غلط‌های رایج، (تهران: واحد ادبی دفتر مطالعات تاریخ و معارف اسلامی، چ ۱، ۱۳۷۲)، ص ۱۲۶؛ یوسف، عالی عباس‌آباد، فرهنگ درست‌نویسی سخن، (تهران: انتشارات سخن، چ ۱، ۱۳۸۵)، ص ۱۶۷؛ غلامرضا، ارژنگ، ویرایش زبانی برای زبان نوشتاری فارسی امروز، (تهران: نشر قطره، چ ۱، ۱۳۹۰)، ص ۵۶؛ حسن، ذوالفقاری، راهنمای ویراستاری و درست‌نویسی، (تهران: نشر علمی، چ ۳، ۱۳۹۲)، ص ۱۸۹.

بوده است. این نگرش در راستای دیدگاه امام خمینی است که در آن نه تنها ولی فقیه شخص نخست کشور فرض شده، بلکه مشروعیت رئیس جمهور به نصب از طرف ولی فقیه وابسته شده است.^۱

بنابراین کاربرد عبارت «رئیس جمهور» در غیر معنای ادبی، عرفی و اصطلاحی، موجب نوعی سردرگمی میان حقوق دانان شده است. در نتیجه، از حیث شکلی در اصول مختلف مثل اصل ۱۱۳، برای رئیس جمهور مجموعه وظایف و اختیارات تعریف شده همطراز با رؤسای جمهور سایر کشورها بوده، اما در اصول دیگر، همچون اصل ۵، شأن نخستین کشور در مقام ولایت فقیه متعین شده است. همین وضعیت سبب گردیده است در اصول مختلف قانون اساسی، نوعی عدم تناسب بین وظایف و اختیارات رئیس جمهور جلوه نماید. در این راستا می توان گفت که هرچند این مفهوم برگرفته از اصطلاحات قوانین اساسی غرب است، ولی چنین به نظر می رسد در نگاه اعضای مجلس، این مفهوم در معنا تفاوت بنیادی با آنها دارد. بر این اساس است که قوه مجریه در ایران نه در قالب «قوه مجریه ریاستی» و نه در شکل «قوه مجریه پارلمانی» قرار دارد، بلکه اقتدار مقام رهبری فراتر از همه قوا و مقامات است و مفهوم «رئیس جمهور» از منظر تاریخ مفاهیم، از معنای تاریخی اش جدا شده است. خالی کردن چنین نهاد حقوقی مدرن از درون مایه اش، بی تردید فضا را برای ابهام آلود شدن تقویت خواهد کرد و چه بسا زمینه ساز برداشت اقتدارگرا از خود مفهوم و مفاهیم وابسته به آن و حتی سایر مفاهیم جمهوری محور گردد.

۲.۳. فقهی سازی حقوق اساسی

با نگاهی به صورت مشروح مذاکرات مشاهده می شود که ادبیات فقهی بر ادبیات حقوق مدرن در تبیین مفاهیم «ولی فقیه و رئیس جمهور» و ترسیم نسبت میان آنها غلبه داشته است. چنین وضعیتی را می توان به «فقهی سازی حقوق اساسی» تعبیر نمود. این در حالی است که جلسات یادشده برای آن تشکیل می شدند که برای آینده نظام سند بنیادین «حقوقی» نوشته شود. در نتیجه، شایسته بود که مفاهیم فقهی به حقوقی تبدیل می شدند؛ یعنی «حقوقی سازی مفاهیم فقهی». در این راستا، نگاه غالب در مجلس این بوده که ولی فقیه در هر حال از باب ولایت، شخص اول کشور فرض شده و امضای حکم رئیس جمهور از

۱. صحیفه نوره، ج ۹، ۱۳۵۸، ص ۲۵۳؛ صحیفه نوره، ج ۱۱، ۱۳۶۸، ص ۲۶۰.

باب ولایت ولی فقیه بر امور عمومی است؛ به نحوی که تصرفات رئیس جمهور در امور عمومی مأذون از مقام رهبری است. برای نمونه آقای مکارم شیرازی در این خصوص اظهار می‌دارد: «رئیس جمهور که در رأس تمام قدرت‌های اجرایی قرار دارد اگر فقیه و مجتهد در مسائل اسلامی نیست باید مأذون از طرف فقیه باشد».^۱ سپس آقای تهرانی امضای حکم ریاست جمهوری را شرط نفوذ اعمال رئیس جمهور دانسته، اظهار می‌دارد امضای چنین حکمی باعث می‌شود تمام کارهای رئیس جمهور «نفوذ داشته باشد کأن خود فقیه است و تمام تصرفاتش همان ولایت فقیه است و همان تصرفات فقیه است».^۲ در این راستا رئیس مجلس نیز اظهار داشتند: «تأیید کاندیداها باید از طرف رهبر باشد برای اینکه حکومت اسلامی است حتی برخی از اعضا برای برون‌رفت از مسئله رابطه مقام رهبری با رئیس جمهور پیشنهاد شرط «فقاها» برای کاندیداها را چنین پستی ارائه دادند، نظیر آقای مکارم شیرازی^۳ یا آقای حجتی کرمانی.^۴

دو عضو دیگر (آقایان صافی و منتظری) در مقام دفاع از برتری ادبیات فقهی در امر قانون‌گذاری و با انتقاد از رویکرد استضعاف فکری در نگارش قانون اساسی، برای تشکیل نظام شرعی و مقابله با شکل‌گیری نظام ظلمه به ضرورت نقش اساسی رهبر در تعیین یا نصب رئیس جمهور تصریح داشته‌اند.^۵ برخی از اعضا (مانند آقای گلزاده غفوری) بر این نظر بوده‌اند که «این اصل آن جامعیت را ندارد که ولایت فقیه در این سه مورد خلاصه بشود من می‌گویم اداره امور کشور غیر از اینها مسائل دیگری هم دارد و رهبری در اینجا آنها را شامل نمی‌شود و مثل اینکه در اینجا یک حصری هست بطور خلاصه من این اصل را ناقص می‌بینم».^۶ لذا نظر بر این داشتند که «اصل ۸۷ جامع اختیاراتی که آقایان لازم می‌دانند نیست».^۷ بنابراین محدودیت اختیارات رهبری به این اصل را قبول نداشته، بلکه بر این نظر بوده‌اند که اختیارات مقام رهبری گسترده‌تر است.

۱. صورت مشروح مذاکرات مجلس بررسی نهایی قانون اساسی، پیشین، ص ۱۱۱۴.

۲. همان، ص ۱۱۲۵.

۳. همان، ص ۱۱۱۶.

۴. همان، ص ۱۱۲۴.

۵. همان، صص ۱۱۶۹ و ۱۱۸۲.

۶. همان، ص ۱۱۶۳.

۷. همان، ص ۱۱۶۵.

توضیحات یادشده گویای آن است که در نگاه برخی از نمایندگان، ولی فقیه از حیث کارکرد نه تنها کارکردهای ریاست جمهوری را داراست، بلکه فراتر از آن، ظرفیت لازم برای «ولایت» جامعه را دارد و از این حیث، تنها مقام صلاحیت‌دار برای ولایت امور است. در چنین وضعیتی، صلاحیت‌های رئیس جمهور به مثابه شخص اول قانون اساسی به محاق رفته، فضا برای بازخوانی حقوقی مفهوم «ولایت فقیه» در حاشیه قرار می‌گیرد.

۳.۳. تقابل نگرش افلاطونی و ارسطویی

به یک اعتبار، نزد اعضای مجلس یادشده دو دیدگاه در خصوص کلیت اختیارات و جایگاه ولی فقیه وجود داشته است:

الف) دیدگاه معطوف به اختیارات همسو با برداشت افلاطونی از رئیس حکومت.
این نوع نگاه راجع به شأن و صلاحیت‌های ولی فقیه را نگرش اکثریت مجلس تشکیل می‌داد که حکومت را «حق فقیه عادل» دانسته و آن را از اصول مسلم مذهب ما تلقی کرده‌اند! در چارچوب این دیدگاه، دغدغه‌ها بیش و پیش از آنکه معطوف به اختیارات شخص نخستین کشور باشد، به اوصاف و شرایط رهبری متمرکز شده است که در آن راهی برای سوءاستفاده از قدرت وجود ندارد. لذا شأن ولایت امر و امامت امت، و رای قانون بوده، نباید و نمی‌توان اختیارات وی را از طریق قانون محدود کرد، بلکه با در نظر گرفتن اوصاف مترتب بر رهبری، ایشان در جهت مصلحت جامعه تصمیم می‌گیرد. این نوع دیدگاه که با نگاه فقه امامیه در خصوص اختیارات ولی فقیه مؤانست زیادی دارد، در اشکال مختلف از سوی برخی اعضا بیان شده است. برای نمونه در نظر آقای تهرانی، «مقام رهبری نزدیک

۱. همان، ص ۱۱۵۹.

۲. ناگفته پیداست در دیدگاه فقه امامیه، شرایط مترتب بر رهبری در ساحت دین و مذهب فهمیده شده است. برای نمونه، آقای دستغیب چنین اظهار داشت: «مسأله امامت و ولایت از ضروریات مذهب ما است، امامت و ولایت عبارت است از این که از روی قاعده لطف بر خدای تعالی لازم است که بشر را بی‌سرپرست نگذارد چنانکه از روی قاعده لطف بعثت پیغمبر ثابت است امامت امام هم از روی قاعده لطف ثابت است چنانکه باید پیغمبر بفرستد... بر خداست که امام تعیین کند. امام یعنی رهبر، هادی، ناظم، کسی که ملت را نگهداری کند و زمام امور ملت را بدست بگیرد و نگذارد طاغی‌ها و طاغوت‌ها مسلط بر مسلمین گردند و آنها را زیر بار ستم و شکنجه آورند و از مسیر توحید و صراط مستقیم منحرف سازد» (همان، ص ۱۱۵۸). یا اینکه عضو دیگر اظهار می‌دارد: «ما تعیین فقهای شورای نگهبان را مربوط می‌دانیم به نظارت و وساطت فقیه در حاکمیت خدا در مقننه، نصب عالی‌ترین مقام قضایی» (همان، ص ۱۱۶۲).

مقام عصمت^۱ فرض شده است یا اینکه آقای فاتحی اظهار می‌دارد: «فقیه با استبداد تضاد دارد... فقیه آگاه به زمان، بی‌توجه به دنیا است... اصلاً توجه به ریاست نداشته... بدون توجه به مادیات و هوی و هوس باشد... در تصمیم‌گیری‌های خود تکیه نمی‌کند... فی‌المثل اگر رئیس جمهوری... صلاحیت رئیس جمهوری را دارا نبود و از آن خارج شد خودبه‌خود عزل می‌شود... ما معتقدیم او پیغمبرگونه است و او خواسته‌های ملت و خدا را می‌خواهد اجرا کند»^۲؟ «پس به نظر من مقید ساختن ولایت امر را به هر قیدی... صلاح نیست و با اسلام تطبیق نمی‌کند»^۳ و نیز در خصوص نقش مجلس در عزل رئیس جمهور اظهار می‌دارد: «ارجاع به مجلس، ولایت فقیه را محدود می‌سازد... ما نباید مجلس را در این کار دخالت بدهیم»^۴. همچنین در خصوص تطبیق مصداق با مفهوم، آقای فاتحی می‌گوید: «در مدت این چهارده قرن شما یک نفر مثل امام خمینی نمی‌توانید پیدا کنید و به همین علت است که اعجاب جهانیان را واقعاً برانگیخته است و ما می‌گوییم اعجاز در این کشور شده است». در ادامه، عضو دیگر (آقای اشراقی) بیان می‌کند: «آقای فاتحی در طول چهارده قرن شما سه نفر نمونه ایشان دیده‌اید؟... اعجاز شق القمر است»^۵.

چنین تبیینی از مفهوم و مصداق ولی فقیه، فضا را برای مبسوط‌الید بودن صلاحیت‌های رهبری فراهم می‌کند. در چنین فضای گفتاری نمی‌توان محدودیت اساسی برای مقام رهبری در اسناد قانونی تعریف و تعیین کرد و ناگزیر تأکید بر اوصاف رهبری خواهد بود؛ اوصافی که بر «خودکنترلی درونی» متمرکز است. این درحالی است که در حقوق مدرن بر ابزارها و سازوکارهای «عینی و بیرونی» در کنترل قدرت توجه و تأکید می‌شود.

ب) نگرش ارسطویی به شأن رهبری. این دیدگاه را می‌توان به نگرش معطوف به دولت قانون‌مدار تعریف کرد که بر محور اصل حکومت قانون قرار دارد. جوهره دستورگرایی کلاسیک و پاردایم حاکم بر حقوق عمومی نوین را دولت قانون‌مدار تشکیل می‌دهد^۶ که از

۱. همان، ص ۱۱۲۸.

۲. همان، ص ۱۱۴۸.

۳. همان، صص ۱۱۴۹-۱۱۵۰.

۴. همان، صص ۱۱۴۸-۱۱۴۹.

۵. همان.

۶. ر.ک. علی‌اکبر، گرجی ازندریانی، «ده فرمان حقوق عمومی: تأملی درباره اصول و مفاهیم بنیادین حقوق عمومی»، فصلنامه حقوق، ش ۲ (۱۳۹۰)، ص ۲۱۷.

این طریق، نوعی محدودیت از حقوق یا قانون قابل استخراج است.^۱ این نوع نگاه که در راستای محدودیت اختیارات رهبری به قانون، قابل تأویل است و قدرت رهبری را در منظومه حکومت قانون فرض می‌کند، مختص اقلیت مجلس بود که بر محوریت قانون و برتری آن بر اشخاص به طور عام توجه و تأکید داشت. در واقع، این دیدگاه متعلق به طیفی از نمایندگان بود که با در نظر گرفتن ساختار حقوق اساسی مدرن اختیارات مقام رهبری را مقید به قانون دانسته و بر آن‌اند که صلاحیت‌های رهبری از پیش در قانون اساسی ذکر شود و به این وسیله رهبری مقید به قانون گردد. برای نمونه یکی از اعضا بر این باور است که «عالیترین قانون، قانونی است که محل بسیار اندک یا محلی اصلاً برای ابتکارات شخصی نداشته باشد این می‌شود اجرای کامل قانون». وی در ادامه می‌گوید: «ترتیبی مقرر می‌دارید که این ترتیب حتی المقدور مصون از خطا باشد. آیا مقام رهبری معصوم است هیچ خطا نمی‌کند؟ ممکن است، پس باید از این مجاری تحقیق بشود که حق کجاست این مجاری را باید طوری معین کرد که خطایش کم باشد»^۲ و در نقد نگرش افلاطونی می‌گوید: «خب شما بفرمایید که بنای کار بر این است که ما یک بی‌اعتمادی مطلق به مردم و نمایندگان آنها داریم»^۳ در جای دیگری اظهار می‌دارد: «برای اینکه ثبات رژیم اسلامی حفظ بشود و انحراف هم در کار نباشد تعیین مجاری هم دقیقاً و مسلماً به همین دلیل است»^۴.

در اثنای نظر موافقان و مخالفان اختیارات ولی فقیه، یکی از اعضا (آقای یزدی) این گونه بیان می‌دارد: «اگر اسلام حکومت دارد و حکومت بر اساس معجزه است پس حکومت ندارد»^۵ چنین تبیینی، گویای اوصاف زمینی بودن حکومت است که از طریق نمایندگان آنها عملیاتی می‌شود. عضو دیگر در خصوص اختیارات رهبری چنین می‌گوید: «ما وظایف و اختیارات رهبری را نوشته‌ایم و این وظایف و اختیارات مفید حصر است ما در اینجا در مقام بیان هستیم و تمام موارد وظایف و اختیارات را داریم بیان می‌کنیم»^۶. عضو دیگر (آقای

۱. رک. بیژن، عباسی، «بررسی ویژگی‌های حقوقی دولت»، پژوهشنامه حقوق و علوم سیاسی، ش ۵، (۱۳۸۶)، ص ۱۰۳ به بعد.

۲. همان، صص ۱۱۵۰-۱۱۵۱.

۳. همان، ص ۱۱۵۱.

۴. همان، ص ۱۱۵۳.

۵. همان، ص ۱۱۴۹.

۶. همان، ص ۱۱۶۲.

موسوی تبریزی) اظهار می‌دارد: «تمام اختیارات و وظایف فرمانده را اول معین بکنید!» سپس آقای منتظری در مورد گستره صلاحیت‌های رهبری اظهار می‌دارد: «همه وظایف و اختیارات باید گفته شود».^۲

بیانات پیش‌گفته گویای آن است که برخی از اعضا، خواسته یا ناخواسته، از رئیس حکومتی دفاع می‌کردند که ملتزم و مطیع قانون باشد؛ این همان چیزی است که در حقوق مدرن از آن به «حکومت قانون» یاد می‌شود. هرچند که آنها از این اصل با توجه به خاستگاه تاریخی‌اش دفاع نکرده، آن را در معنایی متناسب با اقتضات درونی فقه به کار برده و دفاع می‌کنند.

ناگفته پیداست در میان دو رویکرد بالا، نگاه ارسطویی به اختیارات ولی فقیه، امکان پذیرش وضعیتی که رئیس جمهور شخص نخست کشور فرض شود، امکان‌پذیر است. اما در چارچوب فهم افلاطونی از جایگاه ولی فقیه، اساساً امکان شناسایی وضعیت ذوریستی بودن نظام با امتناع روبرو است. چنین دوگانگی در مواضع نمایندگان مجلس، امکان رسیدن به اجماع اساسی در خصوص رئیس حکومت را با چالش جدی روبرو خواهد ساخت.

۴.۳. فرض تقابل مفاهیم حقوق مدرن با مفاهیم فقهی در مقابل فرض امتزاج این مفاهیم

نزد قانون‌گذاران اساسی ما، دو نوع نگاه در خصوص نسبت مفاهیم حقوق مدرن با مفاهیم فقهی وجود داشته است:

نگاه نخست، دیدگاه اکثریت. نزد طرفداران این نگرش مفروضاً هیچ نوع تقابلی میان مقولات مدرن با مفاهیم فقهی مشاهده نمی‌شود یا دست کم در اظهاراتشان به وجود تقابل میان این مفاهیم اشاره‌ای نشده است. نگاهی به صورت مشروح مذاکرات، گویای آن است که اکثریت قریب به اتفاق نمایندگان هیچ‌گاه در مقام بیان دیدگاه‌های خود این مفاهیم را رقیب هم یا مقابل هم فرض نکرده‌اند.

۱. همان، ص ۱۱۶۶.

۲. همان، ص ۱۱۶۷.

نگاه دوم، دیدگاه اقلیت. در بین نمایندگان عضو مجلس فقط آقایان صافی و منتظری به تقابل چنین مفاهیمی اذعان داشته‌اند. آقای صافی با انتقاد از رویکرد استضعاف فکری در نگارش قانون اساسی، اظهار می‌دارد: «یک الفاظی را در این قانون وارد کردیم که این الفاظ در غرب یک مفاهیم خاصی دارد که با مفاهیمی که در مکتب ما است اینها مخالف است حالا می‌خواهیم با آنها، اینها را تطبیق بدهیم با آن سابقه ذهنی که هست به اشکال برمی‌خوریم... در این اصل وقتی که انسان ملاحظه می‌کند می‌بیند آن چیزی که نظام شرعی را برقرار می‌کند آن مسأله اصل حکومت است که آن در این اصل نیست در وظایف و اختیارات رهبری هیچ معلوم نیست که نقش رهبر در تعیین رئیس جمهور چه نقشی است و اگر رهبر در اینجا نقشی نداشته باشد اصلاً این نظام شرعی نیست هرچه شما از این اختیارات برای رهبری تعیین بکنید درست نیست. ما اصل مطلب را فراموش کرده‌ایم ولایت فقیه اساسش آنجا هست... اگر... می‌خواهیم حکومت ظلمه نباشد... باید اینجا را درست کنیم و اول باید این مطلب معلوم بشود که نقش فقیه و ولایت فقیه در تعیین ریاست جمهوری چه نقشی است... باید نصب معلوم بشود... و اگر این نصب نباشد... باز همان نظام [ظلمه] است و نمی‌توانیم به این نظام، نظام شرعی اطلاق بکنیم حالا حاکمیت ملی می‌گویند و حاکمیت ملی را با معانی و مفاهیم غربی در نظر می‌گیرند و می‌بینند با این جور در نمی‌آید». در ادامه اظهار می‌دارد: «اسلام هم خودش یک نظام مستقلی است و یک نظامی است غیر از نظامهای دیگر، نه حکومت مردم بر مردم است... در اسلام حکومت خدا بر مردم است حکومت شرع بر مردم است و از جمله همین مسأله ولایت فقیه است».^۱ سپس آقای منتظری به کارگیری مفاهیم مدرن را در قانون اساسی، نوعی استضعاف در برابر غرب تلقی کرده، بیان می‌کند: «یکی از غرب‌زدگی‌های ما این است که اعتماد به نفسمان را از دست داده‌ایم».^۲ ناگفته پیداست چنین نگاهی به تاریخ مفاهیم، امکان امتزاج و آشتی فقه و حقوق مدرن را اگر نگوئیم ناممکن می‌سازد، بی‌تردید با چالش بسیار جدی روبرو می‌کند. چنین عدم اجماعی راجع به مفاهیم و تاریخ مفاهیم، زمینه را برای شکل‌گیری حقوق اساسی مدرن

۱. همان، ص ۱۱۶۱.

۲. همان، ص ۱۱۶۲.

۳. همان، ص ۱۱۸۲.

در ایران با امتناع مواجه می‌سازد. این درحالی است که یکی از زمینه‌های تولد و بالندگی حقوق مدرن، ناشی از اجماع راجع به مفاهیم و تاریخ مفاهیم اساسی بوده است.

۳.۵. گسست در اصل تناسب وظایف و اختیارات

با درنظر گرفتن توضیحات پیش‌گفته مشخص است که مقام رهبری در رأس هرم اقتدار قرار گرفته، به‌نوعی صلاحیت‌ها به ایشان منتهی می‌شود. تبیین و ترسیم چنین جایگاهی زمینه را برای تقلیل صلاحیت‌های رئیس‌جمهور فراهم کرده، موجب فرض گسست در «اصل تناسب وظایف و اختیارات رئیس‌جمهور» شده است. چراکه از یک سو، قانون‌گذار در مواردی نظیر اصل ۱۲۸ و ۱۲۵ برای وی «مسئولیت ریاست کشور» را تعریف کرده و از سوی دیگر، همچون اصل ۱۱۳ به‌صراحت و نیز همچون اصل ۵، وی را مفروضاً در جایگاه دوم حکومت قرار داده است. چنین گسستی در وظایف و اختیارات، زمینه‌ساز عدم توازن و تناسب در صلاحیت‌های وی شده است. ناگفته پیداست حدوث چنین وضعیتی، زمینه ناکارآمدی در صلاحیت و لوث شدن مسئولیت‌ها را در پی خواهد داشت. به بیان بهتر، در سایه چنین گسستی به‌نظر می‌رسد برخی از اصول قانون اساسی، نظیر اصل ۱۱۳ (مسئولیت اجرای قانون اساسی)، موضوعیت خود را جزئاً یا کلاً از دست داده است.

برای برون‌رفت از وضعیت پیش‌گفته، لازم است قدم در مسیری بگذاریم که به متناسب‌سازی وظایف و اختیارات مقامات عالی حکومت (به‌ویژه مقام رهبری و رئیس‌جمهور) منتهی گردد. مسیر یادشده در حقوق مدرن را می‌توان به فرایند «موجه‌سازی صلاحیت» تفسیر کرد. درواقع در حقوق مدرن برای موجه‌سازی صلاحیت‌ها، تلاش اصلی بر متناسب‌سازی اختیارات و وظایف بوده است تا به این وسیله زمینه پاسخگویی شفاف فراهم شود.

نتیجه

نوشتاری که از نظر گذشت دربردارنده جمع‌بندی و پیشنهادهای زیر است:

- با توضیحات داده‌شده مشاهده می‌شود به لحاظ عدم آشنایی اعضای مجلس با مفاهیم حقوق مدرن و تاریخ این مفاهیم یا عدم توجه آنها به ظرفیت این مفاهیم، با نوعی

عدم به‌کارگیری صحیح این مقولات در قانون اساسی روبه‌رو هستیم. در نتیجه، در قانون اساسی در کنار عبارت «ولایت فقیه» از مقوله «رئیس جمهور» استفاده شده است. پیامد چنین به‌کارگیری، ظهور نوعی عدم توازن و تناسب وظایف و اختیارات مقامات بالا بوده است.

چنین می‌نماید که نگاه غالب نزد نمایندگان مجلس، به آشتی مفاهیم حقوقی مدرن و فقه امامیه بوده است؛ چراکه فرض جهل قانون‌گذار به مرزهای مفهومی آنها از دیدگاه تفسیر، ادعای بزرگی بوده که نیازمند شواهد زیادی است. لذا فرض همسویی این مفاهیم قابلیت دفاع بیشتری دارد. هرچند که به‌نظر می‌رسد چنین رویکردی در جهت ساده‌سازی نسبت دو مفهوم «فقهی» ولی فقیه و «حقوقی» رئیس جمهور قرار دارد که البته ممکن است چنین وضعیتی موجب ساده‌انگاری نسبت مفاهیم تخصصی و سردرگمی در درک صحیح آنها گردد و البته یکی از دلایل عدم اجماع کنونی، ناشی از همین ساده‌انگاری بوده است.

در صورت مشروح مذاکرات مجلس خبرگان قانون اساسی، دو مفهوم قدیم، یعنی «ولی فقیه» و جدید، یعنی «رئیس جمهور»، به‌مثابه یک مسئله همبسته حقوق اساسی مطرح شده و این درحالی است که با درنظر گرفتن تجربه تاریخی ایرانیان، مفهوم «رئیس جمهور»، ریشه در تاریخ جمهوری اسلامی ایران دارد که به تأسی از تجربه فرانسویان برای نخستین بار در حوالی انقلاب مطرح گردید. در مقابل، مقوله «ولی فقیه» از مفاهیم قدیمی است که از گذشته نزد فقها، نظیر شیخ مرتضی انصاری (۱۲۸۱-۱۲۱۴ق)، محل بحث و نظر بوده است. تلاقی چنین نگرش‌های جدید و قدیم می‌تواند زمینه‌ساز ابهامات پیرامون نسبت این دو مفهوم گردد؛ چراکه از یک سو، در خصوص مفهوم ولی فقیه، سنت نوشتاری فقها سرشار از نظریات و آرای گوناگون است. از سوی دیگر، حقوق‌دانان ما تا سال ۱۳۵۸، به لحاظ عدم موضوعیت آن در حقوق اساسی ایران، فرصت ورود جدی به این بحث را نداشته‌اند.

با درنظر گرفتن توضیحات پیش‌گفته مشخص می‌شود که نوعی بیگانگی نظری بین اکثریت اعضای مجلس پیرامون دو مفهوم «ولی فقیه» و «رئیس جمهور» وجود داشته است؛ به این صورت که اعضای معمم مجلس در سایه آشنایی با مفهوم ولایت فقیه،

به همان میزان که اطلاعات تخصصی پیرامون این مفهوم داشته‌اند، در خصوص مقوله رئیس جمهور اطلاعات تخصصی نداشته‌اند. متقابلاً اعضای غیرمعمم مجلس نیز در کنار دفاع از مفاهیم حقوق مدرن، فاقد اطلاعات تخصصی راجع به مقوله «ولی فقیه» بوده‌اند. همین بیگانگی نظری می‌تواند زمینه‌ساز سردرگمی در خصوص مرزهای دو مفهوم پیش گفته شود.

شایان ذکر است که مجادله یا مباحثه اعضای مجلس یادشده در خصوص دو مفهوم بالا، عمدتاً در شکل توجه یا تأکید بر مجموعه وظایف و اختیارات این دو مقام بوده است. این وضعیت گویای تقابل ریشه‌داری است که در طول بیش از یک سده اخیر در اشکال مختلف نظیر «مشروعیت یا مشروعیت نظام»، دامنگیر نظام اندیشه‌ای ایرانیان بوده و این‌گونه وارد سند بنیادین ما شده است؛ بدون اینکه تکلیف نسبت آنها به صراحت مشخص شده باشد

بایسته گفتن است، بر قانون‌گذار اساسی است تا حد امکان از به‌کارگیری واژگان یا عبارات تفسیربردار جلوگیری کند. بی‌تردید از جمله منازعات مربوط به برداشت‌ها راجع به دو مفهوم بالا در قانون اساسی را باید در صورت مشروح مذاکرات مجلس خبرگان جستجو کرد و از آنجا که در این مجلس امکان ایجاد نسبت شفاف بین مفاهیم یادشده به وجود نیامده، بنابراین وقت آن رسیده است که نوعی تناسب موجه بین دو مفهوم بالا ایجاد شود. تجربه ده‌ساله ۱۳۵۸ تا ۱۳۶۸ نشان داد که نهاد حقوقی ریاست جمهوری در ایران از درون مایه حقوقی‌اش خالی شده است و بی‌تردید یکی از اقدامات شایسته حقوقی، می‌تواند جابه‌جایی این نهاد با نخست‌وزیری باشد.

یکی از راه‌های حل معضل در حقوق اساسی، تمسک به تجربه دیگران است. آن‌سان که تجربه دولت‌های مدرن نشان می‌دهد، در کشورهایی که فضا برای ظهور نهاد «رئیس جمهور» فراهم نبوده، از واژه‌پردازی نابجا پرهیز شده است؛ آن‌چنان که در کشورهایی همچون بریتانیا مورد عمل بوده و در حقوق اساسی‌شان اصطلاح «رئیس جمهور» به کار گرفته نشده است. بر این مبنا، لازم است به جای تهی کردن واژگان از درون مایه تخصصی‌شان، به واژه‌سازی یا واژه‌گزینی «متناسب» دست بزنیم و رابطه موجهی بین عبارات حقوق اساسی ایران ایجاد کنیم. در این راستا، می‌توان گفت

اختیارات و وظایف رئیس جمهور در قانون اساسی کنونی، به‌ویژه بعد از اصلاحات سال ۱۳۶۸، متناسب با شأن «نخست‌وزیر» است.

- بر مبنای توضیحات پیش‌گفته، زمینه برای ظهور نوعی رژیم سیاسی - پارلمانی به «سبک ایرانی» فراهم است، بدون اینکه جریان معرفتی و نظری جدی در پشت ظهور چنین وضعیتی وجود داشته باشد. در واقع، این وضعیت را باید از منظر تفسیر پراگماتیستی و رئالیستی از حقوق ایران دانست که حاصل تجربه چهار دهه گذشته است و این وضعیت گویای پیچیدگی نسبت نظام ایران جدید/ قدیم است که متفکران از پیش مجال و امکانی برای نسخه‌پیچی برای آن نداشته‌اند؛ در غیر این صورت باید تولد رژیم جمهوری اسلامی ایران در سال ۱۳۵۸ با رژیم پارلمانی آغاز می‌شد. شاید اگر امام خمینی در دوره پیش از انقلاب به‌جای «نوفل لوشاتو»ی فرانسه در لندن اسکان می‌یافت، وضعیت حقوق اساسی ایران به گونه دیگری بود.
- ناگفته نماند که مواضع متفاوت نمایندگان مجلس یادشده در مورد دو مفهوم بالا، نمود و نمادی از نزاع دنیای قدیم و دنیای جدید در ایران معاصر است که نقاط ثقل‌شان در مفاهیم تخصصی و در پشت آنها مخفی شده است که باید در یک نقطه به ثبات برسد؛ در غیر این صورت، صحبت از «ایران مدرن» در آینده با امتناع مواجه خواهد شد. در واقع، وضعیت کنونی، حاصل انباشت تجارب نظری و عملی ایرانیان است که در این لحظه به همدیگر رسیده‌اند و برای رسیدن به آینده نیازمند اجماع‌سازی بر محور «دولت حقوقی» هستیم.

منابع و مأخذ

۱. صحیفه نور، ج ۹، ۱۲ مهر ۱۳۵۸.
 ۲. صحیفه نور، ج ۱۱، ۱۳۶۸.
 ۳. صورت مشروح مذاکرات مجلس بررسی نهایی قانون اساسی، ج ۲، (تهران: چاپخانه مجلس شورای اسلامی، ۱۳۶۴).
- کتاب‌ها
۴. ارژنگ، غلامرضا، ویرایش زبانی برای زبان نوشتاری فارسی امروز، (تهران: نشر قطره، چ ۱، ۱۳۹۰).
 ۵. بزرگ‌مهری، مجید، جایگاه حقوقی مقامات عالیه مملکتی در جمهوری اسلامی ایران و فرانسه، (تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۹).
 ۶. رستمی، ولی و رنجبر، احمد، «جایگاه و نقش رئیس‌جمهور در نظام‌های مختلف جمهوری»، نامه مفید، ش ۹۷ (۱۳۹۲).
 ۷. ذوالفقاری، حسن، راهنمای ویراستاری و درست‌نویسی، (تهران: نشر علمی، چ ۳، ۱۳۹۲).
 ۸. عالی عباس‌آباد، یوسف، فرهنگ درست‌نویسی سخن، (تهران: انتشارات سخن، چ ۱، ۱۳۸۵).
 ۹. عباسی، بیژن، حقوق اساسی تطبیقی، (تهران: نشر دادگستر، ۱۳۹۴).
 ۱۰. عرفان، حسن، فرهنگ غلط‌های رایج، (تهران: واحد ادبی دفتر مطالعات تاریخ و معارف اسلامی، چ ۱، ۱۳۷۲).
 ۱۱. عمید زنجانی، عباسعلی، فقه سیاسی؛ نظام سیاسی و رهبری در اسلام، ج ۲، (تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۳).
 ۱۲. عمید زنجانی، عباسعلی، مبانی فقهی کلیات قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، جامعه کنونی ایران و انقلاب اسلامی، (تهران: جهاد دانشگاهی، ۱۳۶۲).
 ۱۳. عمید زنجانی، عباسعلی، کلیات حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران، (تهران: مجد، ۱۳۸۷).
 ۱۴. فیرفکس استون، فردیناند، نهادهای اساسی حقوق ایالات متحده آمریکا، مترجم: سید حسین صفایی، (تهران: شرکت سهامی کتاب‌های جیبی، ۱۳۵۰).

۱۵. کاترین، الیوت و کاترین، ورنون، *نظام حقوقی فرانسه*، مترجم: صفر بیگزاده، (تهران: سمت، ۱۳۸۷).

۱۶. کدیور، محسن، *نظریه‌های دولت در فقه شیعه*، (تهران: نشر نی، ۱۳۸۷).

۱۷. کدیور، محسن، *حکومت ولایی*، (تهران: نشر نی، ۱۳۸۷).

۱۸. کربلایی پازوکی، علی، *ولایت فقیه؛ پیشینه، ادله و حدود اختیارات*، (قم: دفتر نشر معارف، ۱۳۹۲).

۱۹. مصباح یزدی، محمدتقی، *نگاهی گذرا به نظریه ولایت فقیه*، به قلم محمدمهدی نادری قمی، (قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۸۲).

۲۰. مدنی، سیدجلال‌الدین، *حقوق اساسی و نهادهای سیاسی جمهوری اسلامی ایران*، (تهران: پایدار، ۱۳۸۸).

۲۱. معین، محمد، *فرهنگ معین*، ج ۱، (تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۵۱).

۲۲. نفیسی، سعید، *در مکتب استاد*، (تهران: مؤسسه مطبوعاتی عطایی، ج ۲، ۱۳۴۴).

۲۳. هاشمی، سید محمد، *حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران*، ج ۱، (تهران: دادگستر، ج ۱، ۱۳۷۸).

۲۴. هاشمی، سید محمد، *حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران*، ج ۲، (تهران: دادگستر، ج ۱، ۱۳۸۰).

– مقالات

۲۵. آقای طوق، مسلم و دولت‌رفتار، محمدرضا، «نگرشی نو به امضای قوانین در حقوق اساسی ایران»، *فصلنامه دیدگاه‌های قضایی*، ش ۵۸ (۱۳۹۱).

۲۶. اخوان کاظمی، مسعود، «جایگاه و نقش رهبری در قانون اساسی جمهوری اسلامی در مقایسه آن با قوانین اساسی دموکراسی‌های غربی»، *فصلنامه تخصصی مطالعات انقلاب اسلامی*، ش ۱، (۱۳۸۴).

۲۷. تقی‌زاده، جواد، «انتخابات ریاست‌جمهوری در قانون اساسی فرانسه»، *مجله تحقیقات حقوقی*، ش ۴۹ (۱۳۸۸).

۲۸. تقی‌زاده، جواد و علی‌کرمی، مظفر، «مفهوم مسئولیت اجرای قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران»، مجله مطالعات حقوقی دانشگاه شیراز، دوره ۴، ش ۱، (۱۳۹۱).
۲۹. تقی‌زاده، جواد، «انتخاب ریاست جمهوری در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران»، فصلنامه مدرس علوم انسانی، دوره ۱۲، ش ۳ (۱۳۸۷).
۳۰. جاوید، محمدجواد و نامی، محسن، «جایگاه فرامین مقام رهبری در حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران»، پژوهشنامه حقوق اسلامی، ش ۳۴ (۱۳۹۰).
۳۱. ره‌پیک، سیامک، «مبانی اختیارات رهبری در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران و مقایسه آن با اختیارات رئیس‌جمهوری در برخی از نظام‌های ریاستی»، فصلنامه دیدگاه‌های حقوقی، ش ۱۲ (۱۳۷۷).
۳۲. سلیمی، عبدالحکیم، «ماهیت نظارت رهبری از منظر قانون اساسی»، اندیشه‌های حقوق عمومی، ش ۱، (۱۳۹۰).
۳۳. شیخ‌الاسلامی، سید محسن، «اختیارات رهبری در حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران با نگرش تطبیقی به اختیارات رهبران در نظام‌های لیبرال»، نشریه ۱۵ خرداد، دوره ۳، سال سوم، ش ۹ (۱۳۸۵).
۳۴. عباسی، بیژن، «بررسی ویژگی‌های حقوقی دولت»، پژوهشنامه حقوق و علوم سیاسی، ش ۵ (۱۳۸۶).
۳۵. گرجی ازندریانی، علی‌اکبر، «ده فرمان حقوق عمومی: تأملی درباره اصول و مفاهیم بنیادین حقوق عمومی»، فصلنامه حقوق، ش ۲ (۱۳۹۰).
۳۶. مولائی، آیت و مرادخانی، فردین، «واکاوی جایگاه رئیس‌جمهور در حقوق اساسی ایران»، دوفصلنامه علمی پژوهش‌نامه حقوق اسلامی، سال بیستم، ش ۲ (۱۳۹۸).
۳۷. منصوریان، ناصرعلی و ملازاده، علی، «سازوکارهای ناظر بر صیانت از قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران»، فقه و حقوق اسلامی، ش ۱۱ (۱۳۹۴).